

بررسی و بازتاب انسان کامل و مقامات آن در نهج البلاغه و شاهنامه فردوسی

پرویز شیبانی *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۸

چکیده

انسان کامل از تعابیری است که عرفا در مباحث خود، پیرامون مسائل هستی‌شناختی به کار برده‌اند. انسان کامل، کامل‌ترین تجلی عینی حق تعالی بوده و از این روی آینه تمام‌نمای جمال و جلال خداوندی و لاجرم واسطه در آفرینش امری و خلقی است. نهج‌البلاغه و شاهنامه به معرفی، تفسیر و تبیین ویژگی‌های انسان‌های والا و کامل پرداخته است؛ بنا بر پژوهش‌های پیشین، این دو کتاب به عنوان منبع مهم در روش‌های دست‌یابی به آن محسوب می‌شوند. جستار حاضر به بررسی ویژگی‌های انسان کامل و مقامات آن در نهج‌البلاغه و شاهنامه پرداخته و با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بخشی از کلام امام علی (علیه السلام) و دیدگاه فردوسی درباره انسان‌های برتر پرداخته‌اند. نتیجه حاصل از این پژوهش دست‌یابی به برائت از ویژگی‌های ناشایست و جذب ویژگی‌های پسندیده است؛ آن‌چه بیشتر در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است؛ سجایای اخلاقی همانند: نیکی و احسان، عدالت و دادگری، خردورزی، وفای به عهد و حفظ اسرار است. این ویژگی‌ها از دریچه علم اخلاق مورد بررسی قرار گرفته است و هر کدام نشان‌دهنده جایگاه انسان کامل و جامع است. در این پژوهش درک این مفهوم از دریچه علم اخلاق مورد خوانش تطبیقی صورت گرفته و آن‌چه به دست آمده است، حاکی از آن است که ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی و نیز حضور انسان کامل در هر دو کتاب مورد مطالعه، بسامد بیشتری داشته است.

واژگان کلیدی

انسان کامل، اخلاقیات، نهج البلاغه، شاهنامه.

۱. مقدمه

انسان کامل از مباحث مهمی است که با رشد مفاهیم عرفانی و باورهای مذهبی رشد کرد «اولین کسی که اصطلاح انسان کامل را در عرفان وضع کرد ابن عربی از عرفای قرن ششم است. پس از او عزیزالدین نسفی در قرن هفتم اولین نویسنده‌ای است که کتابی را با نام الانسان الكامل نگاشت. بعد از نسفی، عبدالکریم جیلی (متوفی - ۸۵۰) کتابی را تحت همین عنوان به عربی نگاشت» (جهانگیری، ۱۳۶۷: ۳۲۶).

منظور از انسان کامل، کامل‌ترین انسان آفریده شده است و بنابراین، شبیه‌ترین مخلوق به خداوند بوده و موجودی کامل‌تر از او به وجود نیامده است. او خلیفه خدا روی زمین و صورت کامل حضرت حق و آینه جامع صفات الهی و دارای امانت خدایی و عالم به علم همه اسماء است. «انسان کامل آن انسانی است که همه ارزش‌های انسانی در او به طور هماهنگ با یکدیگر رشد کنند و رشد هر کدام از این ارزش‌ها به حد اعلاء برسد. این انسان می‌شود انسان کامل. انسانی که قرآن از او تعبیر به امام می‌کند» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۱۲).

از دیدگاه پژوهشگران ادبیات حماسی و تعلیمی، به‌طور قطع بیان حماسه ملل مختلف، تنها شامل توصیف هنرمندانه میادین نبرد، پیروزی‌ها و شکست‌ها و قهرمانان و اسطوره‌ها و اقدامات خارق العاده و تحسین برانگیزشان نیست. آن چه یک حماسه ملی را تکامل بخشیده و به اثری انسانی، هنرمندانه و قابل اعتنا تبدیل می‌کند پشتوانه‌ای قوی از ارزش‌ها و فضایل گوناگون انسانی است. (صفا، ۱۳۷۷: ۹)

شاهنامه فردوسی به عنوان مکتوبی ماندگار از حماسه ملی ایرانیان، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناخت هویت ملی و نگاهبانان زبان، آیین، فرهنگ و تمدن ایرانی به شمار می‌آید. این اثر شگفت و شگرف آیینی ای تمام نما از اخلاق‌گرایی و فضایل ایرانیانی است که در طول تاریخ بر این پهنه از گیتی زندگی کرده‌اند. جستار حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و خوانشی تطبیقی به بررسی و بازتاب انسان کامل در نهج البلاغه و شاهنامه پرداخته است؛ در این پژوهش تلاش شده تا ویژگی‌ها و مقامات انسان کامل در نهج البلاغه و شاهنامه مورد بررسی قرار گرفته است. در واقع پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ مناسبی برای پرسش‌های زیر است:

ویژگی‌ها و مقامات انسان کامل در نهج البلاغه و شاهنامه چگونه بیان شده است؟
مؤلفه‌های ویژگی و مقامات انسان کامل در نهج البلاغه و شاهنامه کدام است؟

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی تطبیقی درباره انسان کامل در نهج البلاغه و شاهنامه پژوهش مستقلی صورت نگرفته ولی حول این محور پژوهش‌های صورت گرفته که به شرح زیر است:

اسفندیار (۱۳۸۱) در کتابی با عنوان «انسان کامل اثر عزیزالدین نسفی» به بررسی ویژگی‌ها انسان کامل در آثار نسفی پرداخته است. مطهری (۱۳۷۴) در کتابی تحت عنوان «انسان کامل» به بررسی ویژگی‌های این مقام پرداخته است. نصری (۱۳۷۱) در کتابی تحت عنوان «سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب» به بررسی سیمای انسان کامل و ویژگی‌های آن در مکاتب دیگر پرداخته است. دینانی (۱۳۷۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «انسان کامل» به بررسی این ویژگی در آثار تالیف شده پرداخته است. بسیج (۱۳۸۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «انسان کامل در نهج البلاغه» به بررسی زوایا و تعاریف امام از انسان کامل پرداخته است. نتاری (۱۳۸۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «نهج البلاغه و انسان کامل» به بررسی ویژگی‌های انسان کامل در نهج البلاغه پرداخته است.

۳. بحث کلی

۳-۱. تعریف و توصیف انسان کامل

نسفی در تعریف انسان کامل می‌گوید: انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی به عبارتی دیگر بگویم. بدان که انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف (نسفی، ۱۳۷۷: ۷۴). در نگاه ابن عربی انسان کامل نسبت به حق، مانند نسبت مردمک چشم به چشم است. یعنی همان‌طور که مقصود اصلی از خلقت چشم که عضو باصره است مردمک آن است که نظر و بصر تنها به وسیله آن حاصل می‌شود.

همین‌طور مقصود اصلی از ایجاد عالم، انسان به ویژه انسان کامل است که به وسیله او اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر و اتصال اول به آخر حاصل و مراتب عالم باطن و ظاهر کامل می‌شود. «در حقیقت عالم به واسطه و به سبب او خلق شده است و از حیث رحمت، اعظم از هر مخلوقی است یعنی که او رحمت عظیم الهی است بر خلق که دلیل معرفت حق است. کسی که بخواهد از طریق مشاهده نه از طریق اندیشه به او معرفت حق است. کسی که بخواهد از طریق مشاهده نه از طریق اندیشه به او معرفت



بیابد می‌تواند به انسان کامل بنگرد که او مظهر کامل حق است. انسان کامل روح عالم و عالم جسد اوست؛ همان‌گونه که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، انسان کامل نیز به وسیله اسماء الهی که خداوند آن‌ها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است در عالم تصرف می‌کند و آن را اداره می‌نماید و همان‌طور که روح و نفس ناطقه سبب فضیلت و معنویت و حیات بدن است، انسان کامل نیز سبب وجود و مایه شرافت و معنی و کمال در عالم است که واسطه تجلی حق در این عالم است و چون او این عالم را ترک نماید و به عالم آخرت انتقال یابد این عالم تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود» (جهانگیری، ۱۳۶۷: ۳۲۸).

انسان کامل دارای مقامی است که هیچ موجودی از موجودات جهان امکانی، هم وزن آن نیست او مظهر کاملی است که دارای جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و مشتمل بر جمیع مراتب هستی داشته و بالاترین نمود حق تعالی است. از این رو او که از مقام احدیت ظهور یافته به مراتب و احدیت و دیگر عوالم عقول طولی و عرضی و عوالم و مراتب جبروت و ملکوت و ناسوت احاطه دارد.

۳-۲. نگاهی به مضامین اخلاقی شاهنامه و نهج البلاغه

اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی پیوسته یکی از موضوعاتی است که در ادبیات قدیم حضور پررنگی داشته‌است در این میان شاهنامه فردوسی علاوه بر این که یک اثر ادبی کم‌نظیر و تأثیر آن در خواننده بسیار است، باید گفت که از اخلاق لبریز است، زیرا در این کتاب یک سلسله مسائل اخلاقی و انسانی طرح شده که می‌تواند برای خواننده سرمشقی باشد و راه و رسم زندگی را به انسان‌ها بیاموزد و آنان را به رستگاری رهنمون کند. شاهنامه فردوسی در عین جنبه حماسی و غنائی، به منظور انسان‌سازی و آموزش و هدایت جامعه به سوی سعادت سروده شده است. یکی از نکات بارز شاهنامه، مضامین عرفانی آن در باب آیین‌ها و مبانی نظری و دستورات اخلاقی آن است. برای دست‌یابی به این منظور، فردوسی از هر فرصتی سود جست و هر رویدادی را بهانه قرار داده است. حتی شاهان و پهلوانان نیز برای نیل به این هدف به کار گرفته شده‌اند. آن‌طور که گویی فردوسی همه را برگمارده تا در ضمن شرح زندگینامه آن‌ها مطالب حکمت آموز خود را از زبان آنان بیان دارد (مجابی، ۱۳۸۳: ۳۷).

شاهنامه در عین حال که، گنجینه‌ای است که اشعار رزمی و بزمی و عشقی و احساسات لطیف، نکات سودمند اجتماعی و مطالب اخلاقی فراوان دارد و خواننده در آن به گوه‌های حکمت‌آمیزی برمی‌خورد که هر یک بسیار با ارزش و مفید و دستور کامل زندگی است. شاهنامه، تنها از آن جهت مهم نیست که سرگذشت ایران قدیم است و داستان‌ها و افسانه‌های ملی ما را که نماینده فرهنگ و رسوم و عادات

گذشته ملت ماست، زنده کرده و درس میهن دوستی به خواننده آموخته، بلکه از آن جهت نیز اهمیت دارد که مملو از مفاهیم حکمی و اخلاقی است و راه و رسم زندگی کردن در این جهان را به ما می آموزد و ما را به رستگاری رهنمایی می کند. در کنار شاهنامه، نهج البلاغه به عنوان دومین کتاب دینی (پس از قرآن کریم) مسلمانان، بویژه شیعیان همواره الهام بخش مفاهیم ناب بسیاری در زمینه های مختلف بوده است. نهج البلاغه، یکی از مهم ترین کتاب ها در زمینه تعلیم اخلاقی است. معارف ژرف کلام حضرت علی (علیه السلام) سبب شده است تا تأثیر شگرفی در ادبیات عربی و فارسی داشته باشد. در شاهنامه نیز به دلایل گوناگون، روند منطقی روایت داستان ها، گسسته می شود و فردوسی، به شکل های مختلف به بیان تعلیم اخلاقی و انسانی خود می پردازد. از این جهت بررسی تطبیقی نهج البلاغه و شاهنامه فردوسی حائز اهمیت است و در تبیین ویژگی های شخصیتی و اندیشه ی فردوسی بسیار مؤثر است. در این پژوهش با استفاده از روش سند کاوی تعلیم اخلاقی دو کتاب ارزشمند استخراج شده و با تطبیق مفاهیم مطرح شده، جنبه های تأثیر نور حکمت های امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر شاهنامه فردوسی، مشخص می شود. نهج البلاغه، کلام انسان والایی است که هدفش ساختن انسان کمال یافته و ایجاد جامعه ی مطلوب به دور از آلائش و بدی هاست و سرشار از توصیه های اخلاقی، اعتقادی و حکمی فراوان می باشد تا بتواند نیک نامی و نیک بختی آخری، خرد و خردورزی را به انسان بیاموزد. بنابراین تحلیل مقایسه ای مفاهیم اخلاقی - عرفانی موجود در شاهنامه و نهج البلاغه می تواند میزان بسامد، ویژگی های اخلاقی و تأثیرگذاری کلام حضرت علی (علیه السلام) را در شاهنامه فردوسی بیش از پیش نمایان سازد و از آنجایی که این تحقیق بر اساس با خوانشی تطبیقی انجام می شود، نخست باید شرایط انجام پژوهش تطبیقی برپایه این نظریه میان دو اثر وجود داشته باشد؛ در این نظریه دو اصل برای انجام پژوهش تطبیقی میان دو اثر یا جریان ادبی لازم است: «الف) میان دو اثر یا جریان ادبی مورد مقایسه، اختلاف زبانی وجود داشته باشد؛ ب) میان دو اثر یا جریان ادبی امکان تأثیر و تأثر و ارتباط تاریخی وجود داشته باشد.» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۷).

۳-۳. ویژگی و مقامات انسان کامل

در تصوف دو رکن اساسی عقاید صوفیه را نظریه وحدت وجود و نظریه انسان کامل - که اولی تعبیر درونی توحید و دومی معنای درونی نبوت است، تشکیل می دهد. «مفهوم انسان کامل مانند نظریه وحدت وجود، یک اصطلاح و در قالب نظریه ای منسجم نخست در سده ۷ ق/ ۱۳ م مطرح شد. انسان کامل نخستین حقیقت آفریده خداوند، رب النوع انسان و مثل اعلا ی عالم کون و آئینه ای است که تمام اسماء



و صفات الهی در آن منعکس است. این حقیقت فقط در انبیا و اولیای بزرگ و البته در تشیع در امامان، به فعلیت رسیده و بالاترین آن متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در دیگران بالقوه است» (رزمجو، ۱۳۷۵: ۳۳۴).

امام علی علیه السلام یکی از مصادیق انسان کامل است. لذا توصیف آن حضرت از انسان کامل به حکم اینکه او خود کامل و معصوم است، چنین انسان‌هایی نه تنها به صفات نامحدود خداوند متصف و بالاترین نمونه تجلی آن صفات حسنی هستند بلکه هر آفریده‌ای که بخواهد به کمالی از کمالات حضرت حق متعال متصف شود باید از طریق و دروازه وجود نورانی ایشان کسب فیض کند. و البته هر موجودی هم هر اندازه از کمالات حق تعالی را دارد از سر وساطت و مجرای آن بزرگواران است که به لطف کرامت حق، کریم و مفیض‌اند. در زیر می‌تواند به بسیاری از اشتراکات انسان کامل در نهج البلاغه و شاهنامه اشاره شده است.

۳-۱-۳. میرا از صفات ناپسند نیرنگ و فریب:

مکر، حيله، حقه، فریب و نیرنگ از دیگر رذایل اخلاقی در حوزه پندار و اندیشه است و در شاهنامه بدین معناست که انسان با توسل به این رذایل در پی دست‌یابی به اهداف خود باشد. به تعبیری نیرنگ و مکر، جست و جوی راههای پنهانی است تا «برای رسیدن به مطلوبات و مقتضیات دو قوه‌ی خشم و شهوت به کار گرفته شود» (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۶۶)

اصولاً حيله‌گری یا مکاری از مصادیق بدسگالی است که به تصریح فردوسی، سرانجامی نیک در پی ندارد. (رضا، ۱۳۵۰: ۳۳۴)

در مواردی امیرمؤمنان علی علیه السلام براساس سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله خدعه و فریب دشمن در جنگ جایز می‌دانست. آن حضرت در حدیثی می‌فرماید: در نبرد، بر حيله‌ات بیشتر از نیرو و توانت اعتماد کن. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۳۱۲)

در شاهنامه نیز همین موضوع مطرح می‌شود:

چو همراه کنی جنگ را با خرد دلیرت ز جنگاوران نشمرد
سخن را و دین را رهی دیگر است سخن‌های نیکو به بند اندر است

(شاهنامه، ج ۲: ۱۰۶)

اما در اینجا به سخنان مولا علی علیه السلام به شکل مجموعه‌ای از فرازهای کلامی ایشان در خصوص نیرنگ و فریب اشاره می‌شود:



بُعْلُ عَمْرٍ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهُدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَذُوهُ تَمَنَّى دَنَامُهُ لِيْنٌ وَرَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُلُهُ بِكِبَرٍ وَعَظْمَةٍ، وَلَا ذُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ. (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۳)

از آن که دوری کند به خاطر بی رغبتی به دنیاست و پرهیزگاری، و بدان که نزدیک شود از روی نرمی است و آمرزگاری. نه دوری گزیدنش از روی خویشتن بینی است و بزرگی فروختن، و نه نزدیکی وی به مکر است و فریفتن.

امام علی (علیه السلام) — زمانی که به اردوگاه خوارج رفت و آنان همچنان بر انکار حکمیت پافشاری می کردند - فرمود:

أَمَرْتُ قَوْلُوا عِنْدَ رَفِيعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَهُ وَغِيْلَهُ وَمَكْرًا وَخَدِيعَةً: إِخْوَانُنَا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا، اسْتَقَالُوا وَاسْتَرَحُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سَجَاتُهُ، فَالْأَيُّ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ لَكُمْ: هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ؟!

آیا هنگامی که از روی حیل، و رنگ، و فریب و نیرنگ، قرآن را برافراشتند، نگفتید برادران ما و همدینان ما. از ما، گذشت از خطا طلبیدند، و به کتاب خدا گراییدند. رای، از آنان پذیرفتن است و بدانها رهایی بخشیدن. به شما گفتم، این کاری است که آشکار آن پذیرفتن دآوری قرآن است، و نهان آن دشمنی با خدا و ایمان. آغاز آن مهربانی است، و پایان آن پشیمانی، در شاهنامه نیز به مقوله نیرنگ و فریب نیز اشاره شده است. از آنجایی که شاهنامه متنی حماسی است، و حماسه فضایی آکنده از جنگ و دلاری و پهلوانی و دسیسه و نیرنگ و گاه جادو و جادوگری است. در شاهنامه شاهد دو نوع نیرنگ هستیم: نخست تدبیر و نیرنگ‌های مثبت که در میدان جنگ روی می‌دهد. این نیرنگ‌های جنگی نه تنها نامنصفانه نیست و نه تنها عمل زشت و ناپسندی محسوب نمی‌شود، بلکه برعکس کاریست لازم و ضروری در جنگ این دسته از افسون‌ها و نیرنگ‌ها نشانگر زیرکی و تلاش فکری طراحان آنهاست. کسی که می‌تواند دشمن خود را فریب دهد، معلوم است که در کنار زور بازو، قدرت فکری و ذکاوت و هوش بالایی نیز دارد. دوم تدبیر و نیرنگ‌های منفی که اغلب از طرف انسان‌های پست و ضعیف انجام می‌گیرد و اغلب بر پایه‌ی حسادت هستند این نیرنگ‌ها از طرف پهلوانان بزرگ ایران صورت نمی‌گیرد بلکه یا از طرف ایرانیانی که ضعیف النفس هستند و یا از طرف غیر ایرانیان است مثل نیرنگ گریسوز علیه سیاوش (صفا، ۱۳۵۲: ۲۴۶)

اورمزد به پسرش وصیت می‌کند که در هر حال به فریب نیندیشند؛ زیرا فریب رسم و راه مردانگی را نابود می‌کند:

اگر در فرازی و گر در نشیب

نبايد نهادن سر اندر فريب

(فردوسی، ۱۳۹۱ / ۷ / ۲۰۴)

فردوسی به شدت از نفاق و نیرنگ و دورویی و دروغ‌گویی متنفر است و این صفت را بسیار قبیح و زشت می‌داند. از آنجا که دروغ توجیهی است برای عمل خطای آدمی و یا از سر ترس است و یا انسان برای فرار از مهلکه‌ای زبان به دروغ می‌گشاید انسان درست کار و شجاع زبان به دروغ نمی‌گشاید، از طرفی انسان دانا چون از تاریخ دروغ نمی‌گشاید از طرفی انسان دانا چون از تاریخ دروغ آگاه است از آن پرهیز می‌کند، انسان بزرگ منش چه بسا که عملش از گفتارش نیز نکوتر باشد. از این رو حکیم ابوالقاسم فردوسی خطاب به دورویان می‌گوید: زبانتان پُر از گفتار ولی دلتان پُر از نفاق و دورویی است و از خدای تعالی شرم نمی‌کنید در حالی که دستان سیاه و زبان‌تان پر از سخنان شرم‌آور و دروغ است:

دروغ با ریا خویشاندی نزدیک دارد و فردوسی در افشای ماهیت ریاکاران می‌گوید:

اگر بد دلی سنگ خارا شود

نماند نهان آشکارا شود

اگر چند نرمست آواز تو

گشاده کند روز هم راز تو

ندارد نگه راز مردم جهان

همان به که نیکی کنی در نهان

(همان، ۷ / ۲۳۱)

فردوسی کژی را رفتار بی‌چارگان و بی‌شرمی را رفتار ستمکاران می‌خواند:

دگر آنکه گفتی ستمکاره کیست

بریده دل از شرم و بی‌چاره کیست

چو کژی کند مرد بیچاره خوان

چو بی‌شرمی آرد ستمکاره خوان

هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ

ستمکاره خوانیمش و بی‌فروغ

(همان: ۷ / ۴۵۴)

۳-۲-۳. رشک

رشک یا حسادت احساسی است که هنگام کمبود نسبت به ویژگی، دستاورد یا داشته‌های برتر فردی دیگر روی می‌دهد و فرد حسود یا می‌خواهد که آن را داشته باشد و یا آنکه می‌خواهد دیگری آن را نداشته باشد. از نظر حضرت علی (علیه السلام) رشک عبارتند از:

البخل عارٌ. (نهج البلاغه: حکمت ۳) بخل ننگ است.

حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ: (نهج البلاغه: حکمت ۲۱۸)

شک بردن دوست از خالص نبودن دوستی اوست.

الْحَبُّ لِقَلِّهِ الْحَسَدُ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ (همان: حکمت ۲۲۵)

شگفت است از رشک بران که غافلند از تندرستی مردمان.

صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلِّهِ الْحَسَدِ (همان: حکمت ۲۵۶)

حسد چون کم بود، تن درست و بی غم بود.

از دیگر صفات نکوهیده در این بخش از اشعار شاهنامه، رشک و حسد است که با انواع بداندیشی‌ها درآمیخته است و در کتب اخلاقی و عرفانی آن را از سخت‌ترین بیماری‌ها دانسته اند. (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۹)

اما در خصوص رشک در شاهنامه باید اذعان داشت، فردوسی با تکیه بر باورهای اساطیری و متون دینی، رشک و حسد را که یکی از محورهای آرزوستایی رنگ بسیاری از داستان‌هایش قرار داده و تراژدی‌های خونبار را سامان داده و سروده تا شر و شومی آن را به تصویر کشد. فردوسی در بسیاری از داستان‌هایی که در آنها به زوال و انحراف پادشاهان، بزرگان و یا دیگران اشاره می‌کند، آزمندی و رشک را عامل اصلی معرفی می‌کند. برای نمونه در داستان حسادت برادران تور نسبت به او از این نظر، آزمندی و رشک در شاهنامه همه‌جا نتیجه‌ی شوم به بار آورده است. نگارنده بر این اساس به شرح و تحلیل حوادثی برجسته در این زمینه پرداخته است. «حسد از مهمترین رذیلت‌های اخلاقی و نیز از جمله‌ی خلقیات بسیار مذموم و ناپسند در شاهنامه است. در برخی از رویدادها و حوادث شاهنامه این مسأله کاملاً مشهود است. در شاهنامه شر و شرور در قالب شخصیت‌ها، موجودات اهریمنی و مفاهیم و مضامین انتزاعی چون خشم، رشک و حسد، ستم، آزمندی و... که نمایانگر نیروهای شر و بدی در وجود انسان‌هاست به نمایش گذاشته شده است» (با در نظر گرفتن این نکته که شاهنامه اثری اسطوره‌ای - حماسی است در میان داستان‌های آن با چهره‌ها، زمان‌ها، مکان‌ها، موقعیت‌ها و حتی اندیشه‌های نمادین مواجه می‌شویم که شناخت درست شاهنامه در گرو تفسیر و تحلیل نمادها و دست یافتن به پیام‌های پنهان آن است .

حسد صفتی است که منشأ آن احساس نقص خود و کمال غیر است به همراه حقه و کینه توزی و بدخواهی که از شریری نفس سرچشمه می‌گیرد و بدین روی حاسد همواره آرزو می‌کند اگر خود نتواند، حوادث روزگار آن کمال را از محسود زایل کند و پیوسته از این اندیشه رنج می‌برد و در خود فرو می‌رود و می‌سوزد.



فردوسی، حسد را دردی بی‌درمان می‌خواند که از سوی دیو و اهریمن صادر می‌شود و همچنین:

هر آن کس که دل تیره دارد زرشک مر آن درد را دیو باید پزشکی
که رشک آورد از گرم و نیاز دژ آگاه دیوی بود نیک ساز
(همان: ۶۳/۷)

وقتی فریدون کهن سال شد و اداره‌ی امور کشور برای او مشکل گردید قلمرو پادشاهی خویش را بین فرزندان خود به نام‌های سلم، تور و ایرج تقسیم کرد و فرزند کوچک خود-ایرج را- که جوانی خردمند و شایسته بود، به جانشینی خود برگزید و او را شهریار ایران کرد. این مسأله ابتدا رشک و آز سلم را نسبت به ایرج برانگیخت، زیرا به زعم او ایرج اگرچه برادر کوچک‌تر بود، اما بزرگ‌ترین سهم را از مملکت یافته:

بجنید مر سلم را دل ز جای دگرگونه‌تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آذرندون به اندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر که داد او به کهنتر پسر تخت زر
(همان: ۱۰۸/۱)

۳-۳-۳. کاهلی

کار مهم‌ترین عاملی است که حیات بشر، عزت و سربلندی هر فرد و اجتماعی بستگی به میزان وجود آن دارد. کار مفهوم عامی است که شامل تمامی فعل و انفعالات و هر حرکتی می‌شود که از جسم و حتی روح انسان سرچشمه می‌گیرد. از آنجایی که کار مایه خوشبختی و سعادت انسان است، ادیان الهی حکما، اندیشمندان، شعرا و صاحب نظران علوم اجتماعی و انسانی به اندازه دریافت‌های خود و سرچشمه‌های فیض الهی پیرامون موضوع کار و تشویق انسانها به تلاش و فعالیت مطالبی عنوان کرده اند که اهمیت و جایگاه این امر حیاتی را بخوبی روشن ساخته است. در نهج البلاغه به اهمیت کار و نپرداختن به کاهلی و تنبلی اشاره شده است؛ امام علی (علیه السلام) هر گونه تنبلی و کاهلی را ناپسند دانسته و این امر را از انسان کامل میرا دانسته است.

«الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَالْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ إِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَأَنْتَهُوا إِلَى نَهَائِكُمْ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶)

به کار -برخیزید- به کار -برخیزید-. پس به پایان رسانید به پایان رسانید و پایدار مانید پایدار مانید پس شکیبایی شکیبایی پس پارسایی پارسایی شما را پایانی است، خود را بدان برسانید.

قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ يَمْلُؤُ مِنْهُ (نهج البلاغه: حکمت ۲۷۸)



اندکی که با آن بیایی به از بسیاری که از آن دلگیر آیی.

در این خطبه‌ها امام علی (ع) ارزش کار و همت را بسیار ستایش کرده و اذعان دارد که همت انسان کامل همت اصلی و حیاتی برای همه انسان‌ها است.

إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَعَفَّ فِيهِ فَإِنَّ شَيْئًا تَوْفِيهِ أَكْبَرُ مَخَافَتِهِ (نهج البلاغه: حکمت ۱۷۵)

چون از کاری ترسی بدان در شو، که خود را سخت پاییدن دشوارتر تا در نشدن در کار و ترسیدن.

قَدْ زَالَ جُلٌّ عَلَى قَدَرِ مَمَّتِهِ (نهج البلاغه: حکمت ۴۷)

ارزش مرد به اندازه همت اوست.

تنبلی و سستی همواره در شمار صفات نکوهیده انسان‌ها به‌شمار رفته و می‌رود. در همین راستا است که امام علی (ع) جوهر مرد را کار دانسته‌اند و از آن تحت عنوان «سرمایه زندگانی» یاد شده است. در بینش فردوسی نیز کاهلی نکوهش و سرزنش شده است.

از نگاه فردوسی، کاهلی در زندگی همه قشرهای جامعه سختی و بدبختی می‌آورد. هر کسی گرفتار آن گردد به هدف خود نخواهد رسید. تنبلی، صفتی است که حتی اشخاص دلیر را ضعیف و بدبخت می‌سازد:

اگر کاهلی پیشه‌گیرد دلیر نگردد ز آسایش و گاه سیر
کجا کاهلی تیره بختی بود به او بر همی رنج و سختی بود
(فردوسی: ۴۴/۲)

شاهنامه انسان را از تنبلی و کسالت بر حذر داشته و سفارش می‌کند از کار و کوشش ننگ نداشته باشد.

دگر هر که دارد ز هر کار ننگ بود زندگانی و روزیش تنگ
چو کاهل بود مرد برنا به کار از و سیر گردد دل روزگار
(همان: ۲۵۵/۶)

نماند روان تندرست و جوان مبادش روان و مبادش زبان
(همان: ۲۰۶/۷)

۳-۲. غنی از صفات پسندیده

۳-۲-۱. نیکی و احسان

مولا علی (ع) در خصوص نیکی و احسان توصیه‌های فراوانی داشته‌اند که هر یک مسیری از نحوه رفتار فردی را بازنمون می‌کند.



اِذَا حَيَّتْ بِخَيْرٍ فَعِي بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أَسَدَيْتَ إِلَيْكَ يَدَ فَكَافَتْهَا بِمَا يَزِي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي. (نهج البلاغه. حکمت ۶۲)

چون تو را درودی گویند درودی گوی از آن به، و چون به تو احسانی کنند، افزوتر از آن پاداش ده، و فضیلت او راست که نخست به کار برخاست.

ایشان این موضوع را به فرزند خود چنین سفارش می‌کنند:

أَحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

نیکی کن، چنان که دوست می‌داری به تو نیکی کنند.

أُجْرُ الْمُسِيءِ بِثَوَابِ الْحَسَنِ. (همان: حکمت ۱۷۷)

با پاداش دادن به نیکوکار بدکار را بیازار.

عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْأَخْسَانِ إِلَيْهِ، وَارْزُقْ شَرَّهُ بِالْأَنْعَامِ عَلَيْهِ. (همان: حکمت ۱۵۸)

برادرت را با نیکویی بدو سرزنش کن، و گزند وی را به بخشش بدو به وی بازگردان.

نیکی و احسان جایگاه بلندمرتبه‌ای در نزد امام علی (علیه السلام) دارد، از دیدگاه امام علی (علیه السلام) انسان کامل شخصی است که بتواند این ویژگی‌های را دارا باشد.

لَا يَزِيدُكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُكَ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ. (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۴)

آن که سپاس نیکی تو را نگذارد، مبدا به نیکویی کردند بی رغبت گرداند، چه بود که کسی تو را بدان نیکی سپاس دارد که سودی از آن بر ندارد، و بود که از سپاس سپاسگزار بیایی بیش از تباه کرده کافر نعمت غدار.

انسان کامل همان نیک‌نامی است که خیر و نیکی را برای همگان فراهم می‌آورد.

وَلِسَانُ الصَّدِّقِ يُجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرْثُهُ غَيْرُهُ. (نهج البلاغه: خطبه ۲۳)

و نام نیکی که خدا از آدمی میان مردمان بر جای گذارد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد.

مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ يُعْلُ التَّارُ. (همان، حکمت ۳۸۷)

خیری را که آتش - دوزخ - در پی بود خیر نتوان به حساب آورد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه خود همپای احیای اساطیر و رسم و آیین و آداب و سنت و قصه و روایات و امثال و حکم و بازگویی صفحه‌های درخشان تاریخ ایران باستان والاترین اندیشه‌های اخلاقی مردم را پیوسته با افکار و احساسات بشردوستی‌اش به رشته نظم کشیده است. «نیکی و نیکوکاری از



ارکان اساسی اندیشه‌های انسان‌دوستی فردوسی بوده، در تاریخ افکار اجتماعی و اخلاقی مردمان ایرانی‌نژاد سنت‌های قدیمی و غنی دارد و در همه شاهکارهای ادبی و فرهنگی از اوستا تا شاهنامه جایگاهی مهم را اشغال می‌نماید. فردوسی این سنت بشردوستانه را ادامه داده در شاهنامه باستان خود نیکی و نیکوکاری را ستایش و تشویق نموده است.

به نیکی گرای و به نیکی بکوش بهر نیک و بد پند دانا نیوش
نباید که گردد به گرد تو بد که از بد تو را بی‌گمان بد رسد

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۷/ ۴۵۸)

فردوسی نیکی را بسیار سفارش می‌کند و تأکید بیشتر او بر انجام دادن کارهای نیکی است که خیرش به دیگران رسیده و موجب آسایش بیشتر مردم می‌گردد.

همه دست پاکی و نیکی بریم جهان را به کردار بد نسپریم

(همان: ۶/ ۵۵۵)

فریدون بشد نام ازو ماند باز بر آمد چنین روزگار دراز
همه نیک‌نامی بدو راستی که کرد ای پس سود از کاستی

(همان: ۱/ ۱۵۶)

۳-۲-۲. عدالت و دادگری:

علی (علیه السلام) یکی از واجبات فردی و اجتماعی را رعایت عدل و عدالت توسط افراد در جامعه می‌داند و مقابله با بی‌عدالتی و ظلم در جامعه را یکی از مصادر نهی از منکر تلقی می‌نماید. بنابراین، برقراری عدالت اجتماعی در همه ابعاد آن یکی از اصول مهم و با اهمیتی است که علی (علیه السلام) در حکومت اسلامی هم در تئوری و هم در عمل به آن توجه داشته است. پس از بیان اهمیت و تعریف عدل و عدالت، مهمترین موضوع چگونگی اجرای عدالت در يك حکومت اسلامی است. علی (علیه السلام) چند عامل را به عنوان ابزارهای اجرای عدالت به شرح ذیل مطرح می‌نماید:

وجود حاکمان و حکمرانان عادل و متقی: امام علی (علیه السلام) در ارتباط با وجود حاکمان و مسئولان عادل و با تقوا در جامعه و نظارت بر رفتار شخصی و اجتماعی آنان توجه زیادی مبذول داشته است. بدیهی است که

در صورتی مسئولان هر جامعه افرادی عادل و عدالتخواه باشند و ابتدأً این موضوع را در زندگی شخصی خود و بستگان شان اعمال نمایند، اعتماد مردم به آنها جلب شده و به عنوان الگویی مفید مورد پیروی و احترام مردم در جامعه خواهند بود. حاکمان مسلمان باید عدالت را برای آحاد مردم در جامعه و بدون تبعیض بین اقشار مختلف اجرا نمایند. احقاق حق مظلوم از ظالم نیز از وظایف مهم یک حکمران اسلامی است که به شدت مورد تأکید امام علی (علیه السلام) بوده است. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه هدف از قبول خلافت را احقاق حق مظلومان می‌داند. در این باره در روز دوم خلافت خود در سال ۳۵ هجری می‌فرماید: به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم. گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند، زیرا در عدالت گشایش برای عموم است. آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت تر است. (همان: خطبه ۱۵)

به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه حقی با آن به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم. (همان: خطبه ۳۳).

عدالت در دیدگاه امام علی (علیه السلام) تنها و تنها از آن انسان کامل است، انسان کامل شخصی است که بتواند عدالت و دادگری را در میان همگان به مساوات تقسیم کند.

به خدا قسم، داد ستم دیده را از ظالم ستمگر بستانم و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گرچه تمایل نداشته باشد. (همان: خطبه ۱۳۶)

رعیت اصلاح نمی‌شود، جز آنکه زمامداران اصلاح گردند و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت. (همان: خطبه ۱۲۶).

انسان کامل کسی است که هرگز اموال بیت المال را از روی ظلم و ستم قسمت نکند و داد را از بیداد جدا کند.

هرگز برای حمایت اشراف و بزرگان قریش، اموال بیت المال را به طور غیر عادلانه تقسیم نخواهم کرد و به آنها سهمی بیشتر نخواهم داد. حتی اگر این اموال از آن خودم بود، به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد به اموال بیت المال. (همان: خطبه ۱۲۶)

همچنین توصیه به عدالت‌ورزی و دادگری در سراسر شاهنامه، جایگاه ویژه‌ای دارد و یکی از واژه‌هایی است که میزان کاربرد آن به لحاظ آماری چشمگیر است. یعنی تعداد مجموع توصیه‌هایی که در وصایای شاهنامه، مخاطب را به رعایت فضایل و پرهیز از رذایل اخلاقی فرا می‌خواند، هفتاد و هفت عدد است که از این تعداد یازده مورد آن صرفاً توصیه به رعایت عدالت و دادگری است. «داد در شاهنامه، مفهومی است

روشن در ارتباط با شیوه کشورداری. داد یعنی نظم خردمندانه ی حکومت. نظمی که در آن حکومت به مردم زور نگوید، سرباز جامعه نباشد، باری از دوش مردم بردارد» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۸۲).

سام زمانی که با زال و رستم وداع می کند و رهسپار مازندران و گرساران می شود، آنان را به دادگری فرا می خواند (خالقی مطلق، ج ۱: ۲۴۶)

کیقباد، کیکاووس را به دادگری وصیت می کند و یادآوری می کند که اگر دادگر باشد، مورد ستایش و آفرین همگان است. (همان، ج ۲: ۷۴)

کیخسرو، پس از اینکه تاج پادشاهی را بر سر لهراسب می گذارد، او را به دادگری توصیه کرده، «داد» را موجب پیروزی، شادابی و آزادی مهتران می شمارد، چنان که گشتاسب نیز در وصایای خود به نوه اش بهمن و داراب در وصیت خود به بزرگان و فرزاندان ایران به همین نکته تصریح می کنند.

همین مضامین در وصایای شاپور به پسرش اورمزد و اورمزد به پسرش و شاپور ذوالاكتاف به برادرش اردشیر و انوشیروان در وصیت به پسرش هرمزد نیز تصریح و تاکید می گردد. (ر.ک. همان، ج ۷: ۲۰۰، ب ۸۳-۸۴ و ج ۷: ۲۰۳، ب ۳۹ و ج ۷: ۲۵۴-۲۵۵، ب ۶۲۰-۶۵۰ و ج ۸: ۲۷۷-۲۷۸، ب ۳۸۶۱ و ۳۸۶۶-۳۸۶۷ و ج ۸: ۳۱۲، ب ۴۴۲۰-۴۴۳۰).

۳-۲-۳. خردورزی

خردورزی و خردمندی اگرچه از مصادیق رفتار و کردار نیک است، وسیله ای برای نیکو کردن پندار و اندیشه نیز است. در شاهنامه، «آنچه بر خرد استوار است، ایزدی است و آنچه دور از خرد باشد، کار دیوان و دیوانگان است. مرز میان درست و نادرست و پذیرفتنی و ناپذیرفتنی خرد است. نظامی که بر خرد استوار باشد، درست و پذیرفتنی است» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۶۵).

بدون تردید ترقی و تکامل بشر مرهون خردورزی و اندیشیدن اوست. تمامی دستاوردهای بشری اعم از نظریاتی که در حوزه های جامع علوم انسانی پدید آمده و یا اختراعات و اکتشافاتی که در دیگر عرصه های دانش و فناوری صورت بسته، همه و همه مبتنی بر قوه اندیشه ورزی و تعقلی است که در نهاد بشر نهاده شده است. «البته قوه تعقل در انسان ذومراتب و قابل اشتداد است و به تدریج قابلیت تکامل دارد؛ لذا بشر این امکان را دارد تا هر روز دریچه ای جدیدی از حقایق و اسرار را در پرتو آن پیش روی خود بگشاید. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۶۱)

واژه ای در قرآن وجود دارد که لب یا خرد ناب است که همان عقل متحد با شهود است. راغب می نویسد: (اللَّب: العقل الخالص من الشوائب). این که در آیه ۱۱۱ سوره یوسف پندگیری از ماجراهای پیشین و انبیا

را مخصوص اولوالالباب می‌داند و در سوره زمر، آیه ۹ نیز پندپذیری را مخصوص صاحبان خرد محض معرفی می‌کند، مؤید عقل متحد با نفس زکیه شده است. علم حقیقی از راه تعلّم و یادگیری حاصل نمی‌شود؛ جز این نیست که آن نوری باشد و در دل کسی که خدای تعالی هدایت او را بخواهد، می‌افتد؛ پس هر گاه خواستی علم به دست بیاوری؛ اوّل حقیقت بندگی را در خود طلب کن؛ و علم را به خاطر این که آن را به کار بری بیاموز؛ و از خدا فهم بخواه تا او حقایق را به تو بفهماند. پس علم ناب و (أرنا الأشياء كما هي) به صافی دل بستگی دارد برخلاف نظر برخی از محققین که فردوسی را مخالف خرد قلمداد کرده اند (آزمایش، ۱۳۸۷: ۸۰) لذا در سخنان امام علی (علیه السلام) یکی از برجسته ترین رسالت پیامبران برانگیختن و بیدار نمودن گنجینه های پنهان عقل انسان معرفی شده است: پس خداوند فرستادگانش را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پیدری به سوی آنها روانه نمود. تا گنجینه خردهای آنان را به جنبش و شکوفایی درآورد. (نهج البلاغه: خطبه ۱)

مفهوم بلند این سخن عرشی امام علی (علیه السلام) آن است که حتی تدین و آبروداری نیز در گرو خردورزی است و اینگونه نیست که فرد مسلمان بدون آراستگی به خردورزی بتواند از دین و ایمان صحیحی برخوردار باشد. بر این اساس، اینکه ما در زندگی چه مسؤولیتهای بر دوش داریم و اگر به این مسؤولیتهای عمل نکنیم چه عواقبی پیش خواهد آمد. امام در موارد متعددی مخاطب خویش را که در امور دچار تردید شده دعوت به تعقل می‌کند. تعبیر امام (علیه السلام) در این رابطه چنین است:

«اغْلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۱)

و در گوش کشانید، و به جان بپذیرید - تا زیانبار ممانید -.

امام در نامه ای به ابوموسی اشعری که عامل او در کوفه است می‌نویسد:

«فَاعْقِلْ عَقْلَكَ» (همان: نامه ۶۳).

پس خرد خود را به فرمان آر.

البته نوعی دیگر از دعوت امام علی (علیه السلام) به تفکر، به صورت غیرمستقیم است و آن به خاطر بیان آموزه‌های است که مبتنی بر خردورزی مطرح گردیده‌اند «یعنی فرازهای بسیاری در نهج البلاغه بر بنیان عقلی استوار گشته است. به عبارت دیگر امام علی (علیه السلام) همواره با زبان استدلال با مخاطبان خویش سخن گفته است. چه آنجا که درباره وحدانیت خداوند سخن می‌گوید» (موسوی، ۱۳۸۲: ۹۲).

امام علی (علیه السلام) دوستی با مردم را نشانه خردمندی می‌داند و می‌فرماید: دوستی با مردم نیمی از خردورزی است (نهج البلاغه: حکمت ۱۱۳).



فردوسی در نخستین بیت شاهنامه، انگاه که خداوند را به فرخندگی یاد می‌کند، جان و خرد را فرایاد می‌آورد، زیرا از نگاه حکیم توس بزرگترین بخشش پروردگار به انسان، جان و خرد است و بی وجود خرد، جان هم در خور اعتنا نیست و او ادراک این معنا را اوج اندیشه آدمی می‌شمارد (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱/ ۱۲) و در اولین گفتار شاهنامه، «اندر ستایش خرد» چنین سخن سرایی می‌کند:

کنون ای خردمند وصف خرد	بدین جایگه گفتن اندر خورد
کنون تا چه داری بیار از خرد	که گوش نیوشنده ز او بر خورد
خرد بهتر از هرچه ایزد بداد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای

(همان: ۴/ ۱)

مدارا، دوری جستن از کارهای ناشایست، پرهیز از شتاب، بردباری، ملاطفت، پرهیز از کبر و غرور، شناخت قدر و منزلت دیگران، بی توجهی به زرق و برق دنیا، سخن به هنگام گفتن، معاشرت با دوستان دانا، مشورت، اطاعت از ایزد و سپاس دادار کیهان:

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
ازو شادمانی و زویت غمیست	وزویت فزونی و هم زو کمیست
خرد تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان یک زمان
چه گفت آن سخنگوی مرد خرد	که دانا ز گفتار او برخورد
کسی کو خرد را ندارد به پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
هشیوار دیوانه خواند ورا	همان خویش بیگانه داند ورا
ازویی به هر دو سرای ارجمند	گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جان ست چون بنگری	که بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جان ست و آن سه پاس
سه پاس تو چشم ست و گوش و زبان	کزین سه بود نیک و بد بی گمان
خرد را و جان را که یارد ستود	و گر من ستایم که یارد شنود

(همان: ۴/ ۱ و ۵)

تعظیم خرد و خردورزی و خردمندی و دوستی با خردمندان در وصایای شاهنامه هم آشکار است. سام در وصایای خود به زال و رستم، به آنها سفارش می‌کند که خرد را بر هر خواسته ای برتری دهند و کیخسرو، لهراسپ را به خردمند بودن وصیت می‌کند و گشتاسب و انوشیروان، در وصایای خود به پرنشان، آنان را به دوستی با خردمندان سفارش می‌کنند و در ضمن آن، از بداندیشان که بی‌خردند، برحذر می‌دارند.

خردمند را شاد و نزدیک دار جهان بر بداندیش تاریک دار

(همان: ۴۶۶/۵)

۳-۲-۴. وفای به عهد

وفای به عهد، از کردارهای پسندیده‌ی آدمی و اصل اساسی و از امتهات فضایل اخلاقی به شمار می‌رود. وفای به عهد و پای بندی به تعهدات از نظر اسلام از جمله عالی ترین فضائل اخلاقی است. آیات قرآن (المائده / ۱، الاسراء / ۳۴) و سفارشات معصومین (علیه السلام) حاکی از آن است که وفای به عهد، یکی از شرایط اساسی ایمان است. این اصل اخلاقی در روابط داخلی مسلمانان با یکدیگر خلاصه نمی‌شود، بلکه مسلمین موظف اند در برابر بیگانگان و کفار نیز این اصل را رعایت کنند. از دیدگاه امام علی (علیه السلام) وفای به عهد، عامل همبستگی و الفت، امنیت و سیادت نظامها و حکومتها و بنیاد دینداری است. (خوانساری، ۱۳۶۰: ۸۹)

در واقع قوام امور در هر اجتماعی پای بندی به عهد و پیمان است و پیمان شکنی و ارج نهادن به تعهدات آثار زیانبار و مخربی را به دنبال خواهد داشت. از همین رو امام (علیه السلام) خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَانِهِمْ وَتَشَتُّتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

چه مرد بر هیچ چیز از واجب های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد همداستان نباشند با

همه هواهای گوناگون که دارند و رای‌های مختلف که در میان آورند.

چیزی از واجبات خدا در اجتماع مردم با اختلاف هواها و پراکندگی اندیشه شان از بزرگ دانستن وفای به پیمانها نیست. زیرا انسان موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی او ایجاب می‌کند که نسبت به تعهدات خویش پای بند باشد. در غیر این صورت، نظام اجتماعی از هم خواهد گسست.

امام (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید:

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرَّمَ أَنْ يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِضُوا إِلَى جَوَارِهِ، فَلَا إِذْغَالَ وَلَا مَدَاسَّةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ: (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

و خدا پیمان و زینهار خود را امانی قرار داده و از در رحمت به بندگان رعایت آن را بر عهده همگان نهاده و چون حریمی استوارش ساخته تا در استواری آن بیارمند و رخت به پناه آن کشند. پس در پیمان نه خیانتی توان کرد و نه فریبی داد و نه مکرری پیش آورد. وفاداری و بر سر پیمان ماندن از اصول آیین جوانمردی است. این ویژگی که صفتی شخصی و فردی است از اهمیت اجتماعی بالا و والایی برخوردار است، چرا که در عین فردی بودن در ارتباط با دیگر افراد جامعه است که نمود پیدا می کند. رعایت این اصل اخلاقی موجبات استحکام ارتباطات اجتماعی را فراهم می آورد. این مفهوم والا در شاهنامه فردوسی مطرح و پرورانده شده است.

وفادار باشیم تا جاودان سخن بشنویم از لب بخردان

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۶/ ۵۹۵)

فردوسی همچنین انسان بی وفا را گناه کار و خطا کار می خواند:

گنه کار شد زان که بشکست عهد گزین کرد حنظل بینداخت شهد

(همان: ۴۰/۷)

۳-۲-۵. حفظ اسرار:

علاقه به کشف اسرار دیگران و افشای آن در جامعه نشان بارز ابتلا به بیماری های اخلاقی است که گذشته از آسیب های شخصی، روابط سالم اجتماعی را هم تهدید می کند. «ضد افشای سر، کتمان آن است و آن از فعل های پسندیده است» (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۳). نراقی در عبارت مذکور، حفظ اسرار را از افعال پسندیده می داند و «فعل»، چیزی است که در عمل از انسان سر می زند؛ از این روی حفظ اسرار از کردارهای نیک آدمی شمرده ایم. امیرمؤمنان (علیه السلام) در مورد فایده رازپوشی، فرموده:

«مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْحَيْرَةُ يَدِي» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۲)

هرکس که راز خود را نهان داشت، اختیار را به دست خویش گذاشت. (که پنهان یا فاش سازد). امیرمؤمنان (علیه السلام) در یک تعبیر، به کار انداختن فکر را که سبب دوراندیشی و پیروزی است به سبب حفظ و نگاهداری اسرار مربوط می داند و می فرماید:



ظَفَرُ الْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيُ وَالرَّأْيُ بِخَصْنِ الْأَسْرَارِ (همان، حکمت ۴۸)

پیروزی به دور اندیشی است و دور اندیشی در به کار انداختن رأی و به کار انداختن رأی در نگاهداشتن اسرار.

وَلَا تَجْعَلْ عَرَضَكَ عَرَضًا لِنَيْلِ الْقَوْلِ، وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا. «(همان، نامه ۶۹)

آبرویت را نشانه تیر گفتار نگردان و هر چه شنیدی به مردم مرسان که آن دروغگویی را نشان دهد.

در این خصوص در شاهنامه آمده است:

اردشیر بابکان در وصیت به پسرش به او سفارش می‌کند که راز خود را به کسی نگوید: زیرا این کار باعث می‌شود که در نظر خردمندان و دانایان، سبکسر جلوه کند:

سخن هیچ مسرای با رازدار	که او را بود نیز هم باز و یار
سخن را تو آگنده دانی همی	ز گیتی پراگنده خوانی همی
چو رازت به شهر آشکارا شود	دل بخردان بی مدارا شود
بر آشوبی و سر سبک خواندت	خردمند گر پیش بنشاندت

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۶/ ۲۳۴)

یکی از مصادیق کشف اسرار دیگران، عیب‌جویی از آنان است که در وصایای شاهنامه، کرداری زشت و نادرست شمرده شده، وصیت کنندگان آن را نکوهیده‌اند و مخاطبان خود را، هم از آن و هم از عیب جویان بر حذر داشته‌اند. به واقع عیب‌جویی خودیکی دیگر از رذایل اخلاقی است که مبتلای به آن از عیوب خود غافل شده، به یافتن و برملا کردن عیب‌های دیگران می‌پردازد. منشاء این رذیله اخلاقی را، عداوت، حسد و احساس حقارت شمرده‌اند. (ر.ک. نراقی، ۱۳۸۸: ج ۲، ۱۱۹). اردشیر باز در وصیت به پسرش او را از جستن عیب دیگران بر حذر می‌دارد و هشدار می‌دهد که این عمل سرانجام خود را هم رسوا خواهد کرد.

تو عیب کسان هیچ گونه مجوی که عیب آورد بر تو عیب جوی

(خالقی مطلق، ج ۶: ۲۳۴)

اورمزد نیز پسرش را به دوری از عیب جوانان سفارش کرده، تاکید می‌کند که بازیچه آنان در نام جویی‌ها و شهرت طلبی‌هایشان نشود:

نگه دار تا مردم عیب جوی نجوید ز کردار شاه برآبروی
(همان، ج ۶: ۲۵۸)

نتیجه‌گیری

انسان کامل، شبیه‌ترین مخلوق به خداوند بوده و موجودی کامل است که ویژگی‌ها و مقامات فراوانی دارد. در پژوهش حاضر به بررسی ویژگی‌های مشترک انسان کامل در شاهنامه و نهج‌البلاغه پرداخته شده است، در این پژوهش نتایج یافته شده به شرح زیر است:

ویژگی‌های که در این پژوهش درباره انسان کامل بیان شد به دو دسته نفی از صفات ناشایست همانند حيله، نیرنگ، حسد و ... و صفات غنی و شایسته همانند: نیکو و احسان، عدالت و دادگری، خردورزی، وفای به عهد و حفظ اسرار تقسیم شده است.

در این پژوهش انسان کامل شخصی است که از دیدگاه فردوسی و نهج‌البلاغه باید دارای تمامی ویژگی‌های خوب و خالص باشد و از هر گونه صفات و ویژگی‌های بد دور و مبرا باشد.

آنچه بیشتر در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است؛ سجایای اخلاقی همانند: نیکو و احسان، عدالت و دادگری، خردورزی، وفای به عهد و حفظ اسرار است. این ویژگی‌ها از دریچه علم اخلاق مورد بررسی قرار گرفته است و هر کدام نشان دهنده جایگاه انسان کامل و جامع است. در این پژوهش درک این مفهوم از دریچه علم اخلاق مورد خوانش تطبیقی صورت گرفته و آنچه به دست آمده است، حاکی از آن دارد که ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی و نیز حضور انسان کامل در هر دو کتاب مورد مطالعه بسامد بیشتری داشته است.



منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۹۴ ش، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱. آزمایش، مصطفی، ۱۳۸۶ ش، با فردوسی سلوک صوفیانه تا دیار سیمرغ، تهران: حقیقت.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۳۷۸، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی.
۳. اسفندیار، محمود رضا، ۱۳۸۱ ش، انسان کامل اثر عزیزالدین نسفی، تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم.
۴. جوانشیر، ف. م، ۱۳۸۰ ش، حماسه داد (بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه)، جلد اول، تهران: انتشارات جامی.
۵. جهانگیری، محسن، ۱۳۶۷ ش، محی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
۶. خوانساری، جمال‌الدین، ۱۳۶۰ ش، شرح غررالحکم و دررالحکم، به تصحیح سیدجلال‌الدین ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. دوستخواه، جلیل، ۱۳۶۲ ش، شناخت‌نامه‌ی فردوسی و شاهنامه، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۸. رزمجو، حسین، ۱۳۷۵ ش، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۹. رضا، فضل الله، ۱۳۵۰ ش، نگاهی به شاهنامه تناور درخت خراسان، تهران: انجمن آثار ملی.
۱۰. صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۷ ش، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
۱۱. راثی، محسن، ۱۳۸۳ ش، تاثیر نهج البلاغه و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شعر فارسی، تهران: امیرکبیر.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۱ ش، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ چهارم، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۳. کفافی، محمد عبدالسلام، ۱۳۸۲ ش، ادبیات تطبیقی، ترجمه: سید حسین سیدی، مشهد: نشر آستان قدس رضوی.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵ ش، الاصول من الکافی، چاپ چهارم، ج ۲، طهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴ ش، انسان کامل، چاپ سیزدهم، تهران: صدرا.



۱۶. منتصب مجایی، حسن، ۱۳۸۳ ش، *تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی*، کرمانشاه: دانشگاه رازی.

۱۷. نراقی، ملا مهدی، ۱۳۸۸ ش، *جامع السعادات*، ج ۱ و ۲، ترجمه کریم فیضی، قم: قائم آل محمد (علیه السلام).

۱۸. نسفی، عزیز الدین، ۱۳۸۱ ش، *انسان کامل*، به کوشش محمود رضا اسفندیار، تهران: اهل قلم.

۱۹. نصری، عبدالله، ۱۳۷۱ ش، *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

مقالات

۲۰. بسیج، احمد رضا، ۱۳۸۹ ش، انسان کامل در نهج البلاغه، *پژوهش‌های اخلاقی*، سال اول، ش ۱، صص ۲۷-۴۵.

۲۱. دینانی، غلامحسین، اسعدی، مرتضی، ۱۳۷۱ ش، انسان کامل، *تحقیقات اسلامی*، ش ۲، صص ۳۴-۵۳.

۲۲. موسوی جشنی، صدرالدین و درودی، مسعود، ۱۳۹۲ ش، «توکل و نتایج آن از منظر نهج البلاغه»، *پژوهش‌نامه علوی*، ش ۷ صص ۱۲۵-۱۴۴.

